



به این وسیله بخشی از دستنوشته‌های معلم شهید دکتر علی شریعتی بصورت PDF در دسترس دوست‌داران او و محققان گرامی قرار می‌گیرد. در باره این دست‌نوشته‌ها تذکر نکات زیر ضروری است:

۱- این نوشته‌ها صرفاً برای استفاده غیر مادی و غیر تجاری در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد و هرگونه استفاده مالی و تجاری از آنها ممنوع است.

متأسفانه در سالهای اخیر سودجویی‌های فراوانی از آثار و نام شریعتی صورت گرفته است. پیشتر برخی افراد بصورت غیرقانونی کتابهای او را منتشر می‌کردند. بعدها کتابسازی‌های عجیبی نیز انجام شد. مانند کاری که با تقطیع و جدا کردن بخشی از نوشته‌های منتشر شده‌ی شریعتی صورت گرفت و در اقدامی غیراخلاقی منتشر گردید. در این سالها برخی افراد یا نهادها نیز نوارهای سخنرانی شریعتی در کنار مداحی‌ها و مجالس وعظ دیگران، بدون هیچگونه اجازه‌ای از بنیاد و جهت سودجویی منتشر کردند. در سال گذشته اما روندی تازه به این اقدامات اضافه شد و فردی با چاپ و تکثیر برخی از دستنوشته‌های شریعتی که در پایان مجموعه آثار او آمده است بازاری جدید خلق کرد! تاکید می‌کنیم که چنین اقداماتی مورد تایید بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی نیست و این بنیاد حق پیگیری را برای خود محفوظ می‌داند.

۲- در کنار اکثر صفحات دستنوشته‌ها شماره‌گذاری‌هایی شده است که از طرف شهید ما نیست و در زمان تنظیم مجموعه آثار از طرف دفتر تنظیم آثار صورت گرفته است. البته برخی شماره‌گذاریها نیز توسط خود نویسنده انجام شده است که قابل تشخیص است.

۳- از جمله نکات جالب توجه در این دستنوشته‌ها خط خوردگی اندک آنهاست. گویی نویسنده هیچگاه به تغییر یا ویرایش مجدد نوشته‌های خود نیازی احساس نمی‌کرده است.

۴- زمان نگارش دستنوشته حاضر به اوایل سال ۱۳۵۵ مربوط است. این دستنوشته در کتاب بازگشت [مجموعه آثار ۴] منتشر شده است. ما فقط فصل اول این دستنوشته را در اینجا آورده‌ایم.

بازگشت به خویش

دور شدن از حقیقت

تاریخ هر ملتی در همان حال که خود عامل آفریننده و قوام بخش شخصیت خودی
 آن ملت است در عین حال بهر و کم عمل منفی را نیز دربر دارد که موجب
 خدشه دار شدن و تضعیف شدن و یا بیماری شدن آن ملت گردد. بنابراین برای هر ملتی که
 می رود تا «خود را بشناسد» خود را بازسازی کند و به عبارت دیگر
 «ماهیت خویش را کشف نماید» شناخت علمی و تحلیلی این عمل منفی کاری
 قوی و حیاتی است.

در تاریخ ما به همان اندازه که عوامل مثبت و آفریننده بسیار است و بسیار هم غنی
 و نیرومند است ^{و عامل} عمل منفی نیز قوی بوده است تا آنجا که موجب شده است که
 بسیاری از «سگروه های انشکونی» ما از خویش خالی گردند و بسیاری از توده
 مردم ما خود را گم کنند.

باید نظر بر این داشت که این عمل را در تاریخ ما عنوان بدینگونه نام برد :

I - عوامل بنگاکنی باخویش

۱ - مروضع جغرافیائی ایران در گذشته که رفته رفته از آن به

« چهارراه حوادث » تعبیر کرده است

چنین موقعیتی از سرزمینی مابین دریای خزر و دریای مدیترانه در طول قرون

بسیار اقوام تمدن و نیمه تمدن و وحشی با همواره بر آن مینواخته اند و

باز آن میگذشته اند و تداوم تاریخی و استمرار فرهنگی ما را از هم میگذرانند

۲ - چنین موقعیتی را ما از نظر تمدن و فرهنگی دانسته ایم و گاهی به

تمدن و فرهنگ های تاریخ نشان میدهد که همگی در پیرامون ایران قرار داشته اند

و ایران یک واحد تنها یا قلعه بسته نبوده است بلکه جزیره ای

بوده است که در قلب اقیانوس امواج و مهاجمان فرهنگ و اندیشه

ملیت و مدنیت و سر بزرگ نشده است . هند و چین ، یونان و روم ،

سیحیت ، اسلام ، فلسفه یونان و اسکندران و عرناک شرقی و تمدن های

سکن چین و هند و سور و آکاد و بابل و روم و ایران و ... هم از

چهارسو آن را احاطه کرده اند و برادر اثر گذشته اند و لذا اثر

پذیرفته اند

چنین وضع حلق العاده و حساسی در عین حال که عامل بزرگ ثروت
و ولعت فرهنگ و جهان بینی ما بوده است ، در برخی مراحل تاریخی
دفعه ای برای ضعف تعصب ملی و نگاه تشخص فرهنگی میده است .
و این طبیعی است که جهان بینی باز که در شرایط اجتماعی سالم
بزرگتری عامل رشد و تنافس است و منظر پذیرفت فرهنگی و مدنی ، در
«شرایط اجتماعی ناسالم» چه بسا که موجب آلیس پذیری بیشتر گردد
دوره را بر این لغز عناصر زیان بار که ضایع گشته .

۳ - نظام اجتماعی و جغرافیای سیاسی ایران که در گذشته از سوی

فاصله طبقاتی فاحشی دارد اواخر ساسانیان به ادع خود رسیده بود .

وزیر سویی فتودلیم خاص ما که بنیاد اجتماعی مارا کشتن میدهد .

در عامل بزرگ در ایجاد «تفرقه» اجتماعی ، بحاج میآید که وحدت

و پیرستی « انعام اجتماعی » را که « روح ملیت » در آن زندگی
 میکنند، ندیم میکنند و در « مفاصل اجتماعی » فاصله‌های فاضل
 و بیماری‌های زایل می‌پدید می‌آورند و وحدت زبان، فرهنگ، اندیشه و
 روح و در نتیجه، همه‌گشتی ملت ما را به عنوان یک « کل » دچار خدشه
 می‌نمایند.

۴ - حکومت‌های متعدد بیگانه، از سلوکیه و عرب و غز و ترک
 غزنی و سلجوق و مغول، که تنها با تضعیف روح و فرهنگ ملی و گسستن تار و پود
 این ملت غیرولس‌اند بر آن مسلط باشند و بهرین نمونه‌ای سخن سلطان
 محمود غزنوی است در توجیه ناکامی و طرد فردوسی که راجع به شاهنامه
 میگوید:

« در این کتاب هیچ نیت جز در ستاک رستم، و در سپاه من چون رستم،

لبازند » !

وزارت پرستی تر - پاسخ فردی است که در کتاب «تاریخ لیسان»
آورده است که :

« فردی ، زنی خدمت بپوشید و گفت ، من این ندانم ، اما
این دانم که تا روزگار بوده است ، مادری چون رستم را نژاده است !! »

۵ - طرح اسلام که به غلط ، به عنوان «فرهنگی» در برابر «فرهنگ»

و «ملیت» - وارد شد ، فرهنگ دلیت ایرانی تبلیغ می‌دهد است ، چه ،

اسلام را قرن های بسیار ، بطور رسمی و بیگانه ، حکومت های عرب و ترک و

مغول که بر ما حکم می‌راندند ، به عنوان قوی ترین حربه برای نابود کردن شخصیت

و نابود کردن موجودیت ما بکار گرفتند و از آن تمیزی ساختند که قائم

ما را از پیش از اسلام یکباره قطع کنند تا ملتی شویم که از صفر آغاز کرده

است و آنگاه ، ملتی که در راه های نیرومندی از گذشته بریده است ، با

نیروی اسلام - که در ایران یک «ایمان قوی» بوده است - روح مقاومت او را

در زیر ضربات مدام بکوبند و در برابر سلطه آنان رام گردد .

۶ - استعمار فرهنگی غرب که در قرون اخیر همیشه زمینه ساز

استعمار سیاسی و اقتصادی آن در شرق بوده است

غرب از آغاز ، سلطه 'امپریالیستی' خود را با یک نوع 'اکسپدانتالیسم فرهنگی'

توجیه کرد ، بدین معنی که چنین وانمود کرد که اساساً غربی "منزه عقلی" و

صاحب "قدرت منطقی" و "استعداد تکنیکی" و "روح سازمان دهنی و

مدیریت" است و این ادعا را با تغییر و تحیل های ویژه از تاریخ تمدن

غربی که آتی فریم را به پاریس و لندن ... فعلی مستقل میکرد ، توجیه نمیداد ،

چنانکه جنبش ایران و یونان را حتی برابر دینار آمریکان موارس خود ، به عنوان

جنبش "روانیان و بربرها" معرفی میکرد و چنین تفسیر میباید که اگر

روانیان کثرت خورده بودند ، تمدن بشری طعمه و شکاری نژاد بود !

و حتی متفکر "آزادکام" و انسان دوست "مورونی چون ارلنت زبان در قرن

نوزدهم تکلیفت: استبداد جمیعت اروپا هم است و تولیدکننده سفیدپوست غربی

چند برابر کمتر از تولید فعلی نژاد ای آسیائی است. برای علت است که
 چون در کار تولید و صنعت و میریت و لیبرت - اساساً شماره کارفرمایان
 و رهبران کمتر از شماره کارگران است، طبیعت برار تحصیل و تأمین ای
 نسبت چنین اختلافی را بصورت یک قانون علمی در تولید و ناسل نوع بشر
 ایجاد کرده است و از شرقی یک نژاد فعلی «رافعه» است !
 برپای همین فرضیه «برتری انسان غربی» این کار نیز تبلیغ می‌شود که اصولاً
 تمدن و فرهنگ غربی تمدن و فرهنگ منحصراً بفرود نوع انسان است و انواع دیگر
 فرهنگ؟ در نیست؟ که «بدوی» و «تاریخی» اند، باید خود را در برابر سلطه
 جهانی آن قربانی کنند و محک شوند و فقط در «موزه‌ها» نگهداری شوند.
 و بنابراین، بزرگتری رسالت انسانی در عصر جدید، اشاعه این فرهنگ
 در سطح همه ملت‌ها و اقوام کرده می‌است و هرکسی را در جهان باید برپای
 انگیزه و دستاورد های غربی تربیت کرد و چون در نگاری انسان امروز

تنها در ترک ارزشی های سنتی تاریخی و میراثی های ملی و بومی و تشبیه به
 انسان غربی است. بنابراین، مسیحیت و استعمار باید با همدستی یکدیگر
 همه ملت ها را نجات بخشد و بومی تمدن معنوی و مادی فوق دهند!
 برای پاسخ، لغت «تشبیه غربی» یا *Assimilation*
 در جهان، کفهر آکس و اونی آغاز کرد که همچون طوفانی وزیدن گرفت
 و برج و باروی «تعصب» را که برتری و قوی تر حفظ های وجودی
 ملت ها و فرهنگ ها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزشهای
 تاریخی، سنتی و اخلاقی ملت های شرقی باز شد و مردم ما در برابر آن،
 بی دفاع ماندند و شکفتند که بیست و دو سال این هجوم در میان ملت های ما
 «موشفکرات متحد» از منی خود مردم ما برخاسته! و شعارهای
 چه تازه و جالب! «جهان وطنی» «اصالت الفان» «خالقانه»
 «بسی» «جهان بینی باز» «انترناسیونالیسم» «لیبرالیسم» و...

۷ - ایدئولوژی های جدید

امپریالیسم استعماری با تکیه بر « بازار جهانی » ، اکسید انشالیسم با
تکیه بر « ^{فوق}ساخت جهانی » ، و مارکسیسم برپای تکیه بر « طبقه جهانی »
رسالت « ملیون های مذهبی کلیا » را در استقرار یک حکومت جهانی بر
محو قدرت پاپ « در اشغال دیگر و از راههای گوناگون و حتی متضاد
تکلیفی کردند و با قدرت و سرعت تازه ای ولعت بخشیدند .

بطور کلی ، مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف
آنگیز را که « شخصیت وجودی » یا « خویشاوند تاریخی » ملت ها میباشیم
مسود هجوم قرار دادند .

مدرنیسم بیشتر با خود آگاه و غیر متعصب ، اما عملاً لهویست ملت ها
را تقنین میداد و از ابرائی ، زرقی ، مسلمان ... مستجداتی میآفست

که وقتی میگفتند « ما » بیشتر با فرشتگان و زندهگان و تقدیر لطمی
آن بیشتر احاطه قرابت و خویشی و دوستی و محبت میکنند تا با زنده
و تقدیر خود را !

حبیبی انسان پرور و خالی از محتوای دل که فاقد کائناتنامه تاریخی و

می‌بست، نه‌مان کتاب «قرطیبه» از فردینان هردی است.

X این تکرار (دو) بار شده یک تحصیل کرده عالی است. فقط یک اسم و رسم مصری دارد ولی

خود را فرانسوی احساس نمید کرد و در عین حال - فرانسوی ؟ کورا فرانسوی نمیدانید و

وہی انسان ہی دو «بیگانی» «خود را پاک باخته و کم کرده است»

deraciné الفانی - بقیہ سبیل - از ریشه رانده

که همون رختی در سب باغ "انگیزه نده" است و زندی نمیکند.

چه زندگی معنوی، انک از فرزند خدای بکند، شخصیت و

در الفصل به ما بخیر شکل میدهد.

اما ما کهیم - بمیان یک نطفه شخص و صیغ - اروپا روی
 به یک این «اصالت» آمد - چه - بگذرد تا با فروختن
 «صدا» ملیت ها - در سطح جهانی - یک - طبقه - بسازد ! و
 فرهنگ طبقاتی را در برابر فرهنگ ملی قرار دهد و چنانکه در کودکی
 و در کودکی اروپای شرقی برابر یکدیگر دوم دیدیم - این فکر درست
 همان نقشی را برانست که دولت شد و با بهره گرفت که کلیت
 سمیت برانست و غربی و این یک مسأله بسیار بزرگ و جالب عصر
 است که کاتولیکیم و انترنالیسم بگونه مشابهی برانست
 و «انتهای راه» و «امانی» و «احساسی» ملت و مذهب ؟ بود
 امپریالیسم شرق و غرب را هک و میفرمود بوده اند و این آیه از
 اینجا است که هر دو - بیابان قدرت ؟ و ریش سرخود - به دراز رفتی
 درباره «ر ملیت ؟ و اصالت ؟» میپراختند .

این ها عوامل اساسی و نیرومندی بوده و هستند که در طول تاریخ و
 در حال حاضر "استمرار تاریخی"، "وحدت فرهنگی"، "اصالت"
 ملی و "احساس خودآگاهی" ما را دچار لطافت کاری کرده اند و
 در نتیجه، موجب ضعف شعور ما نسبت به "ماهیت مستقل وجودی"
~~خود~~ و "اهتمام شخصیت" ^{خود} ما شده اند.

II - ~~مقدمه~~ ناسیونالیسم غربی و جابلی

برای عوامل - باید عامل دیگری را نیز افزود که در حال خود -
 بسیار قابل تأمل است و آن "به اصطلاح کردن مسئله ملیت"
 است از طرف لیبرال رزولیندگان و مورخان که میگویند تا آن
 آن دفاع کنند و تجربه ثابت کرده است که چه لیبرال و دفاع کردن
 ناسیونال "از یک حقیقت" برتر است آن، از "بی دفاعی گزینی آن"
 موثرتر بوده است!

اینان ، در دماغ و مغز طبیعت ، باز میسر ، قومیت پرستی

متخصصانه^۱ ارتجاعی « پروک کرده اند و یا طبیعت را با « راکسیم »

در آمیخته اند و این دو وجه ، یکی مبراث جهان بینی ارتجاعی و محدود

نگه کنه ای است که بر اساس نظام قبایلی استوار بوده و خود ستانی های برتری

جریان و کشتن ای تعصب آمیز بر آن حاکم بوده است و دیگری اثری است
برایند داشته که ناسیونالیسم در غرب

که ناسیونالیسم غربی همواره بر بنیاد راکسیم (نژاد پرستی) توجیه

میشود و به برتری نژاد اروپائی بر همه نژادهای بشری منجر میگردد . تا آنجا

که فیلیوف عظیمی چون هگل ، گفته وجودی خود را بگونه ای راحت و

برداخته است که اسرار ، خلقت عالم به خلقت تاریخ بشر می پیوندد

و تکامل آن به ایجاد نژاد آلمانی میرسد که غایت آفرینش است !

و این همان روحیه غالب بر یونانیان باستان است که همه لبریت
 را به دو گروه تقسیم میکردند: یونانی و بربر. و مقصود از «بربر»
 هر ملتی و هر انسانی است که به زبان یونانی سخن نمیزد و هر که به یونانی
 سخن نگوید. «حیوان بی فاطی» است و بجای «سخن گفتی»، «بربر میگوید»
 یا «ورور» یعنی که هنوز به مرحله «دانش» نطق نرسیده است!
 و تصادفی نیست که احساسات شور و خیزش و فاشیستی که حتی بولشویست
 فنلاند و «نمندان معروف غربی» توجیه علمی و فلسفی میشد و میشود. در قرن
 بیستم جهان عریان جنبونی را آن هم در ^{نظایر} در سده یک-جامعه های صنعتی اروپا
 برپا کرد و حتی امروز نیز براندازی و احساگر گروههای وسیعی از عالم و عامی
 اروپا حاکم است.

این احوال نژاد پرستان به اندیشه بر خیزان متفکران آسیائی و

حتی افریقائی نیز سرایت کرده است و در افریقا مکتب گلو و نیسم

(برزی نژاد سیاه) را پدید آورده است و یک شاعره سیاه میزاید

که :

« از تو سیاه گلوام خدا، که مرا سیاه آفریدی،

سفید یک رنگ عرقی و گذرا است،

و سیاه رنگ ابدی و ابدیت است ... » !

و در نالیده لیم جدید عرب - ای بنیم که مسلمان عرب مصری -

محمد فرعون را - بیشتر برای دهی کجی به اسرائیل ! - در قلب

قاهره نصب میکند و سرود « خالدهی ولید » میزاید و حتی

در کنگره علمی زبانشناسی در ترکیه - یک زبانشناس ترک برار اثبات این

مطلب که « همه تمدن های بشریت از ترکیه سرچشمه گرفته
 اند »! کف میکند که : « زبان منظر تمدن این ملت و تمام
 زبان های جهان از ترکی سرزده اند و تمام کلمات ترکی هم از لفظ ترکی
 « جون » بمعنی خورشید مشتق اند !

ایشان از طبیعت سخن گفتی، بنیته روشنفکران را که به ارزشهای انسانی
 سگربش دارند و داران جهان بینی گسترده امروز اند، و امیدوارم که طبیعت را
 تنها یک خود ستایی اجتماعی و بایک ادعای فانیستی بپذیرند و مانع از اینیم
 را مترادف را لیسیم (برادر پرستی) و مخالف او مانعیم (الانیت)
 بشمار آورند.

در حالیکه « طبیعت » - در تحلیل جامعه شناسی و علمی آن - تنها با
 اجتماعی و برادر پرستی مترادف نیست، بلکه بایک « واقعیت انسانی » و

کتاب « حقیقت اجتماعی » در میان آنان است که در مطلق

علمی و نوین آن، نه تنها عامل « برتری جهانی های قومی » و

« تنازع های ملی » نیست، بلکه عامل « تفاهم و تعارف میان ملت ها »

است و نه تنها مایل به « برابری » نیست که خود راهی است

که تحقق درک بین انسانیت (اومانیزم) در روی زمین - نه روی

کاغذ - از آن عبور میکند .

فالیونالیزم - یعنی جاهلی و بعضی غربی آن - عامل « تنازع میان

انسان ها » است . چنانکه رالیزم غربی و کاتولیزم کلیسای رومی

بنام « نژادپرستی » و « میخ پرستی » - نهضت آنتی سیمیتسم یا

« ضد یهود » را برپا آوردند و این فکر در طی قرن ها فساد و سکنج

منتهی ایجاد صهیونیسم اسرائیل شد و اکنون صهیونیسم

فائیدنا ایست برآی عرب را درستی جامع و فرهنگ اسلامی جای
 کجیده است و این تنازع که هر یک را تعویذ میکنند و اساساً
 از همدیگر ناشی می‌شوند در عین حال تضاد و تقاضای بسیار دارند
 از یک جنبش اند .

۱۶ « ملیت » - یعنی علمی و جامع‌شناسی آن - دولت
 برعکس . اعضا، بیکر الیهیت اند و همچون اصالت خانواده ؟
 که واحدی مستحکم نظام یک « جامع » را گنبد می‌دهند .
 ملیت و خانواده یکی جامع گشته اند و متوسل شدن آنها به
 انضام و تلاشی بجهت منجر می‌شود .

اختلاف میان دو اصطلاح عربی و اسلامی و ایرانی این

مگر، اختلاف در نوع تلفظ از آن را در بر دارد.

فالیو، لیم از ریم: «زاد و تسوولدن» است که

مادر را از دیرینه های ژنتیک و خونی و نژادی گرفته است، در

حاشیه محاذ آن در عربی «شعب» است بمعنی «شاف

ورشته» ای از هنر بزرگ یا درخت واحد نوعی است، که

در همان حال که به یک ملیت، تسخیر و اصالت وجودی میرسد،

و در نتیجه آن را به درخت انسانی و حتی شاف و درختی دیگر

لبه‌ی در بر میگیرد. «نمایی»

و از این پرچمی تر، کلمه ای است که ما به ازای فالیو، لیم

و نه لیون اروپائی انتخاب کرده ایم. یعنی «ملت و ملیت» که

در لغت، اسـ ... به مجموعه ای از افراد انسانی یا یک گروه بشری
 اطلاق می‌شود که دارای فرهنگ و ایمان و راه و هدف مشترکی هستند و
 می‌بینیم که بجای «خون» - «فرهنگ» را ملاک گرفته است و
 بجای «زائیدن» - «احسان کردن» و «اندیشیدن» را
 بنابر این، مفهوم «ملیت» زاده «نسب» نیست، زاده
 «تاریخ» است. «بشوند» ملیت - که یک نوع «خوش و بدی تاریخی»
 و «خودشناسی علمی و انسانی» است - امروز، به تشکیل عاملان و لوجیهای
 انسانی و ترقی نیاز دارد، تا هم زمینه فکری ملتی را که می‌رود تا خود را
 باز یابد و در نتیجه، به خود تکیه کند فراهم آورد و هم مزاج جامعه را
 در برابر تأثیرات بیگانه کننده فرهنگ و دیدگاه‌های دوردادی
 مصونیت و قدرت مقاومت بخشد.

در اینجا کوشش کرده است تا در حد امکانات علمی اندک نویسنده،
 برای پاسخ، طرحی کلی - بشود، ای که زمینه کار تحقیق و بررسی های
 موضوعی و تخصصی بدست آید - از آنچه امروز، در مفهوم ترقی و علمی آل

ملیت خوانده میشود - آگاهی که بدان صدمه میرزند و راهی که برای
 «کشف مجدد غریبتی» وجود دارد و بالاخره، نشان دادن «پایگاه وجودی»
 که در درباری آشفته و طوفانی جهان امروز برای تکلیف کردن و الزام و
 مانع همت - ارائه داده شود.

فصل دوم

اليناسيون انسان